



4 مارچ 2018

داکتر سید عبدالله کاظم

اسناد سخن میگویند: سردار محمد عزیز خان کی بود، چرا و چگونه بدست سید کمال در جرمنی به قتل رسید؟ (بخش دوم)

در حالیکه سردار محمد عزیز خان در شفاخانه زیر عملیات جراحی جان به حق سپرد، متهم (سید کمال) که به قوماندانی پولیس برده شده بود، در حدود یک تا یک و نیم ساعت به سؤال های پولیس و انگیزه قتل جواب میداد؛ او در اعترافات چنین گفت:

«من امروز صرف آرمان هایم را جامه عمل پوشانیدم. حس وطن دوستی مرا به این عمل واداشت. امیدوارم با این کار در افغانستان حرکت ملی ای را مقابل کسانی بنا نهم که آزادی را فروختند. امید عمل من آرمان ملت افغانستان باشد. آنان باید در راه پدر وطن جان را فدا کنند، همان طوری که من کردم و می کنم تا افغانستان به افتخار و آزادی برسد. فکر از بین بردن و نه زخمی ساختن سفیر در برلین از خودم بوده و با هیچ کس دیگر راجع به آن حرف نزده ام و خواستم علم بر دیگر افغان ها مؤثر باشد. من به این دلیل این سفیر را انتخاب کردم که کاملاً باور داشتم که یکی از مقصران اوضاع فعلی افغانستان می باشد. سفیر در برلین می خواست خانه ای در جاده هورن 41 بخرد تا برای آینده خود یک منبع درآمد داشته باشد. برای خرید خانه از پول های دولت استفاده می کرد. سایر ماموران حکومتی در خارج نیز امکانات دولتی را در خدمت خود قرار می دهند. من راه دیگری نیافتم جز این که در برابر شان قرار گیرم. سفیر برلین که برادر شاه افغانستان است برادر سوم صدراعظم افغانستان و برادر سفیر در پاریس است. برادر پنجمی وزیر دفاع هم به حلقاتی تعلق دارد که استقلال افغانستان را به انگلیس ها فروخته اند. از طریق نشریه ها می دانم که انگلیس ها هر سال ۱۰ هزار پوند یا بیشتر در اختیار حکومت می گذارد که برضد ملت استفاده شده و اسلحه و مهمات خریداری گردد، در حالی که انگلیس اموال خریداری شده امان الله را اجازه نداد به آسیا برسد. من حکومت فعلی را پامال کننده آزادی افغانستان می دانم و این ایده در من قوت گرفت که یکی از این افراد را از بین ببرم تا ستمی که بر ملت روا داشته می شود به تمام جهانیان بر ملا گردد و یک مبارزه آزادیخواهانه ریشه گیرد. در وجود سفیر، بزرگترین دشمن خود را می دیدم، زیرا در تمام صحبت ها با انگلیس ها دخیل بود. از سال 1922 سفیر را می شناختم، او در پاریس به عنوان سرپرست کودکان [شاگردان - کاظم] افغان بود. از تقریباً سه ماه به حیث سفیر در برلین مقرر شد. سفیر قبل از او را هم می شناختم ولی با او دوست نبودم با اینهم تصور می کنم فردی وطن پرست بود. چیز دیگری که گفته می توانم این است که برادرش [مقصد از غلام نبی خان چرخ است - کاظم] را دولت فعلی سربسته کرده است. سفیر پیشین افغانستان در برلین آقای صدیق [غلام صدیق خان چرخ] که از 1931 تا 1933 وزیر مختار افغان در برلین بود - کاظم] در حال حاضر در آلمان به سر نمی برد. حاضریم سوگند بخورم که نمی دانم، کجاست. من نه از سفیر کشته شده و نه از سفیر قبلی هیچ گاه تقاضای کمک نکرده ام و کدام اختلاف شخصی هم با سفیر کشته شده نداشتم. والدینم فوت کرده اند و صرف دارای یک برادر در کابل می باشم که در این اواخر اطلاعی از وی ندارم. هیچ رابطه کتبی هم در این اواخر با کابل نداشته ام. همچنان اینجا در آلمان هم با کسی در مکاتبه نبوده ام.

د پانو شمیره: له 1 تر 10

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

در سه ماه گذشته دو تا سه بار برای تجدید پاسپورت خود به سفارت رفته‌ام. صرفنظر از روز واقعه آخرین دیدارم حدود شش یا هشت هفته پیش بود.



فکر کشتن عزیز زمانی برای شکل گرفت که وی به برلین آمد. در لیلیه محصلان از تقررش منحيث سفير آگاه شدم. پيشتر در روم شنیده بودم که او به دار و دسته ستمگران تعلق دارد. این نظر از سوی اکثر افغان‌ها به شمول امان‌الله خان ابراز می‌شد.»

یک روز بعد از قتل، در ادامه تحقیقات وی بر علل اقدام خود پافشاری می‌کرد و اظهارات زیر را ارایه کرد:

«ایده‌ی کشتن سفير مدتی طولانی فکرم را به خود مشغول ساخته بود، بخصوص وقتی شنیدم که به برلین آمده است تصمیم جدی گرفتم این انسانی را که همیشه یک فرد مضر و خطرناک علیه جنبش آزادیخواهی و وطن می‌دیدم، از بین ببرم. محرک این بود که او را از جمله خاینان به آزادی می‌پنداشتم. من به این نظر رسیده بودم که نه تنها این فرد بلکه کسان دیگری از این قماش را از بین ببرم. عزیز در چشم من مقصر اصلی بود. بعد از این که او در برلین جابه‌جا شد، توجه بیشتر مرا جلب کرد و نزد من قبلاً پلان پخته شده بود و منتظر یک فرصت مناسب بودم که کارش را بسازم. این پلان در من بیشتر جان گرفت که دیگر شک نداشتیم که آزادی و افتخار افغان‌ها از طرف رهبران کنونی فروخته شده است و این عقیده نه تنها نزد من بلکه نزد همه کسانی که با چشم باز به آزادی وطن می‌اندیشند ایجاد شده است. افغان‌های مذکور تشکلی نداشته هر یک مخفی کار می‌کنند و نه علنی زیرا در غیر آن از طرف حکومت نابود می‌شوند.

قسمی که قبلاً یادآور شدم دو سه بار سفارت رفتیم به خاطر پاسپورتم در حقیقت بدین منظور بود که فرصتی مغتنم برای از بین بردن سفير بیابم. اگر برایم میسر می‌شد پیشتر از این وی را به قتل می‌رساندم. در ملاقات صرف عصریه هم این زمینه میسر نشد. تفنگچه را دایم در سفارت با خود داشتم. فقط در دعوت عصریه با خود نبرده بودم چون سایر افغان‌ها همراه بودند.

دیروز وقتی ساعت نه و نیم از جا برخاستم این افکار ذهنم را فرا گرفت، فکر وضعیت جاری کشورم، این فکر که حکومت فعلی افغانستان آزادی وطنم را فروخته و این درد وطن فقیرم و آزادی‌اش می‌باشد و با خود گفتم که شاید امروز بتوانم او را ببینم و خون خود را نثار وطن و آزادی ملت کنم. بعد از این که تفنگچه را آماده ساختم، ساعت 10 راهی سفارت شدم. قبلاً در خانه مرمی را تیر کرده و قید اطمینان را زده بودم. یک تعداد مرمی‌ها شاید در بکسم موجود باشد، در شاجور تفنگچه پنج مرمی موجود بود. با قطار شهری به سمت جاده لیسنگ در حرکت شدم.

فضای داخل تعمیر سفارت همه برایم آشنا بود. در زمان حاکمیت امان‌الله خان مهمان دایمی آنجا بودم. قبل از تقرر عزیز، میان سفارت و افغان‌ها مناسبات دوستانه حکمفرما بود. عزیز برعکس سفير پیشین، از ملاقات با محصلان خوشش نمی‌آمد و بسیار مغرور بود زیرا برادر شاه بود.

د پانوی شمیره: له 2 تر 10

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

در ورودی احاطه سفارت نگهبان دروازه را پرسیدیم که آیا آقای سفیر است، نگهبان جواب مثبت داد. نگهبان فهمید که من افغانم و بدون کدام ممانعت به طرف دفتر سکرتر اول رفتم که در منزل دوم موقعیت داشت. بعد از این که به یکدیگر سلام دادیم، سکرتر پرسید که چرا دوباره به افغانستان برمی‌گردم. اینجا باید یادآور شوم که با الله نواز معاون اول شاه فعلی در هنگام دیدارش از برلین در اکتوبر 1932 راجع به بازگشتم به افغانستان صحبت کرده بودم. اول قرار بود مرا با خود ببرد، اما سپس وعده سپرد که با بازگشتش به کشور تعیین خواهد شد که آیا دولت با ادامه فعالیتیم در شرایط فعلی موافق است یا خیر. اگر زندگی‌ام در افغانستان در خطر می‌بود او مرا مطلع می‌ساخت. از آنجایی که او به من هیچ احوالی نداد، درک کردم که در صورت بازگشت به کشور از بین برده خواهم شد. بنابراین به فکر برگشت به افغانستان نبودم. بر علاوه، سکرتر اول (اسماعیل) در برلین پیوسته مرا تحریک می‌کرد که به افغانستان بروم. انتظار بهبود وضعیت را نداشتیم.

برای دقایقی با سکرتر صحبت کردم و سپس می‌خواستم از زینه به طرف پایین تا دروازه خروجی تعمیر بروم. زمانی که در صفا عمارت بودم، ناگهان متوجه شدم که سفیر از طبقه اول در پله‌های زینه در حال پایین شدن است. فکر کردم لحظات مرگ سفیر فرارسیده است. تفنگچه را از جیب راست جاکتم کشیدم، قید را خلاص کرده به سوی سفیر نشانه گرفتم. او در این مدت با طی پله‌ها به پله‌ی آخر می‌رسید. یک قسمت معین وجودش را هدف نگرفتم هر قدر می‌توانستم فیر کردم. اراده من این بود که باید به سفیر اصابت کند تا به مرگش بیانجامد. در اثنای شلیک افرادی که در پایین ایستاده بودند، به سویم حمله‌ور شده سلاح را از دستم قاپیده و محکم گرفته شدم. از خود دفاع نکردم و در فکر فرار نبودم. از پیامد فیرهایم نمی‌توانم چیزی بگویم زیرا در جریان‌های بعدی نتوانستم فرار بگیرم.

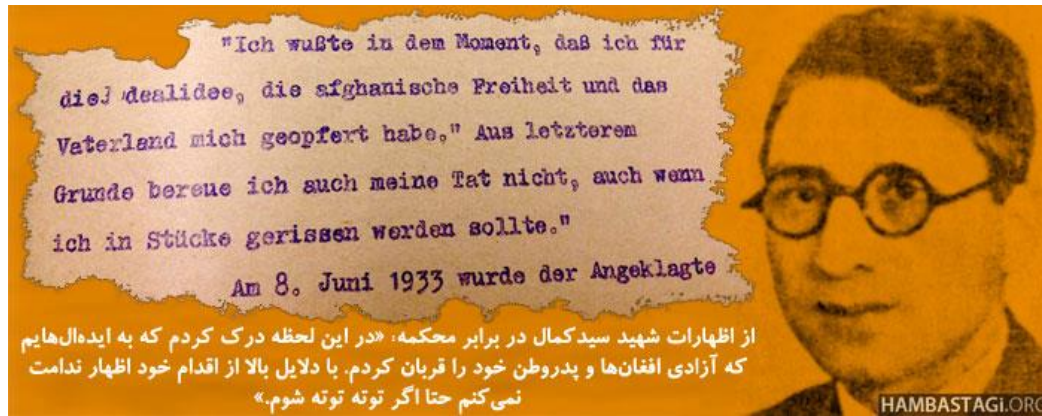
در این لحظه درک کردم که به ایده‌آل‌هایم، آزادی افغان‌ها و میهنم خود را قربان کردم. به دلایل بالا از اقدام خود اظهار ندامت نمی‌کنم حتماً اگر توت‌توت شوم.»

در 8 جون 1933، متهم جهت تحقیقات پولیس نزد قاضی در «محکمه مرکزی برلین» حاضر گردید. او از اقدام خود دفاع کرد و چنین ادامه داد: «دوباره تکرار می‌کنم که این تصمیم من بود که سفیر را از بین ببرم. انگیزه‌ام فقط وطن‌دوستی‌ام بوده است.»

در 14 جون 1933، متهم توسط قاضی مورد تحقیق قرار گرفته و در اینجا اظهارات قبلی خود (یعنی تصمیم کشتن از قیل. م) را رد کرده گفت که سخنانم غلط فهمیده شده است، زمانی که سفیر را دیدم خون‌های ریخته‌شده‌ی تمام افغان‌های کشته‌شده پیش چشمم مجسم شد و بعد نفهمیدم چه شد. در تحقیقات بعدی خود نزد قاضی چیزهایی مغایر آنچه که نزد پلیس گفته بود ابراز نمود. بر اساس اظهارات مذکور، او تصمیم نداشت که سفیر را از بین ببرد. در 6 جون 1933 جهت صحبت در مورد برگشتش به افغانستان به سفارت رفته بود. اما راننده‌ای که شاهد عینی است، این نکته را که بعد از شلیک دیگر نمی‌دانسته که چه رخ داده و در گذشته هم وقتی خشم‌آگین شود دچار چنین حالاتی می‌شود، رد می‌کند. صحنه بازداشت و انتقال توسط پلیس را هم به خاطر ندارد. اظهارات متناقض را متهم چنین توجیه می‌نماید که تصور می‌کرد به افغانستان تسلیم داده خواهد شد و بنابراین اظهاراتی نموده است که ممکن در افغانستان شکنجه شود.

وکیل مدافع متهم اینگونه سخنان متهم را تکمیل کرد که تصمیم کشتن از قیل گرفته نشده بود که با ماده 51 قانون جزا در تضاد قرار می‌گیرد..... (چندین صفحه در مورد مسایل حقوقی ترجمه نشد.)

«می‌خواهم خود را قربان کنم» یک ثبوت قوی است که از قبل تصمیم برای کشتن مقتول داشته است، در عین زمان، بررسی‌های دو داکتر راجع به حالت روانی متهم. (پایان متن منتشره در ویسایت حزب همبستگی افغانستان)



نقل قول هایی از اعترافات سیدکمال که در فوق ذکر شد، میتواند تا حدی بر انگیزه های این قتل سیاسی روشنی اندازد، چنانکه او گفته بود: «من امروز صرف آرمان‌هایم را جامه عمل پوشانیدم. حس وطن‌دوستی مرا به این عمل واداشت. امیدوارم با این کار در افغانستان حرکت ملی‌ای را مقابل کسانی بنا نهم که آزادی را فروختند... سفیر برلین که برادر شاه افغانستان است برادر سوم صدراعظم افغانستان و برادر سفیر در پاریس است. برادر پنجمی وزیر دفاع هم به حلقاتی تعلق دارد که استقلال افغانستان را به انگلیس‌ها فروخته اند... در وجود سفیر، بزرگترین دشمن خود را می‌دیدم، زیرا در تمام صحبت‌ها با انگلیس‌ها دخیل بود... سفیر قبل از او را هم می‌شناختم ولی با او دوست نبودم با اینهم تصور می‌کنم فردی وطن‌پرست بود. چیز دیگری که گفته می‌توانم این است که برادرش [مقصد از غلام نبی خان چرخ‌چی است که چندی قبل بطور فجیع در ارگ به هدایت محمد نادرشاه به قتل رسید- کاظم] را دولت فعلی سر به نیست کرده است... دو سه بار سفارت رفتیم به خاطر پاسپورتم در حقیقت بدین منظور بود که فرصتی مغتنم برای از بین بردن سفیر بیابم... فکر کشتن عزیز زمانی برایم شکل گرفت که وی به برلین آمد... پیشتر در روم شنیده بودم که او به دار و دسته ستمگران تعلق دارد. این نظر از سوی اکثر افغان‌ها به شمول امان‌الله خان ابراز می‌شد... نزد من قبلاً این پلان پخته شده بود و منتظر یک فرصت مناسب بودم که کارش را بسازم. این پلان وقتی در من بیشتر جان گرفت که دیگر شک نداشتم که آزادی و افتخار افغان‌ها از طرف رهبران کنونی فروخته شده است و این عقیده نه تنها نزد من بلکه نزد همه کسانی که با چشم باز به آزادی وطن می‌اندیشند ایجاد شده است. افغان‌های مذکور تشکلی نداشته هر یک مخفی کار می‌کنند و نه علنی زیرا در غیر آن از طرف حکومت نابود می‌شوند.»

جای شک نیست که سیدکمال یکی از هواداران سرسپرده شاه امان‌الله غازی بود و دست انگلیس‌ها را در سقوط سلطنت امانی و بقدرت رسانیدن محمدنادرشاه به سلطنت شریک میدانست و معتقد بود که انگلیس‌ها با همچو تغییر بار دیگر می‌خواهند آزادی افغانستان را تحت الشعاع خواسته های خود قرار دهند. لذا سیدکمال خواست با قتل یکی از مهره های معتبر سلطنت از یکطرف توجه جهان را به

د پانوی شمیره: له 4 تر 10

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

ماهیت استبدادی و غیرمردمی رژیم جدید جلب کند و از طرف دیگر یک حرکت ملی را مقابل کسانی بنا نهد که بزعم او آزادی کشور را به انگلیسها فروخته بودند.

اینکه چگونه و از کدام طریق افکار سیدکمال علیه رژیم جدید و بخصوص اعضای خانواده سراقندار شکل گرفت و چه انگیزه هایی او را وادار به ارتکاب چنین قتل سیاسی ساخت، بحثی است که به جوانب مختلف موضوع باید نظر انداخت و فراتر از آنچه را که خودش در اعترافات خود بیان کرده بود، ریشه یابی کرد. این موضوع را میتوان از ورای شرح مختصر رویدادهای آنوقت در سه ساحت ذیل مورد بررسی قرار داد:

1- برقراری روابط خاص با انگلیسها و اثرات منفی آن:

با آنکه رژیم جدید تحت قیادت محمدنادرشاه با تمام کشورهای همسایه و دول بزرگ آن زمان روابط سیاسی را قایم کرد، اما در بین آنها برای انگلیس ها مقام خاص قایل شد و بدون آنکه رسماً یا اسماً از استقلال کشور صرف نظر کرده باشد، در عمل خود را به مشوره با آنها مقید ساخت و از تعقیب سیاست مخالف آن در امور قبایل ماورای سرحد خودداری کرد. اینکار موجب شد تا مطبوعات هند و بعضی کشورهای دیگر به نشر مقالات و گزارشهای فراوان علیه رژیم جدید بپردازند و بر شایعاتی مبنی بر انصراف نادرشاه از استقلال افغانستان به نفع دولت برتانیه دامن زنند.

میرمحمد صدیق فرهنگ به استناد مأخذ معتبر در زمینه می نویسد: «وعده هایی که محمدنادرخان هنگام عبور از هند در سال 1929 به نمایندگان دولت برتانیه راجع به حفظ روابط خاص و دوستانه با دولت مذکور داده بود، وفا دار بود. به ظن قوی این وعده ها پس از حصول پادشاهی از جانب شخص شاه و افراد خانواده او به کارمندان دولت برتانیه و از جمله "ماکوناکی" که اکنون به عنوان وزیر مختار مذکور به کابل آمده بود، تکرار و در عمل تائید شد. بنابراین تفاهم و همکاری بود که دولت برتانیه در سال اول پادشاهی نادرشاه حکومت او را با تحویل دادن ده هزار تفنگ و پنج میلیون کارتوس و مبلغ 180 هزار پوند انگلیسی کمک کرد. اما اشتباه بزرگ نادرشاه این بود که موضوع را در وقت و زمانش علنی نساخت و پس از آنکه مطلب مذکور به شکل مبالغه آمیز در افواه شایع گردید، آنرا اعلان کرد، اما آنگاه دیر شده بود و افشای مسئله به این طریق بدگمانی عامه را در باره مناسبات خارجی او تقویت نموده و به حیثیت دولتش صدمه وارد کرد و از همه بیشتر روشنفکران براین کار اعتراض کردند و از جمله عبدالهادی داوی رهبر گروه مشروطه خواهان اعتدالی که از جانب نادرشاه به عنوان وزیر مختار به برلین مقرر شده بود، برسم احتجاج استعفی داد. داوی بعداً به کابل آمد و پس از چندی به زندان سپرده شد.»

فرهنگ در ادامه می افزاید: «از دیگر سو، بررسی اسناد سیاسی آن دوره واضح ساخته که در زمینه استخبارات نیز بین دولت نادرشاه و انگلستان تعاون و همکاری وجود داشته است و براساس آن استخبارات انگلیس حرکات امان الله شاه و غلام نبی خان چرخي را بر مبنای برنامه مخصوص به نام "رمزی زور اولیور" تعقیب نموده به حکومت افغانستان اطلاع میداد. واضح است که این گونه همکاری بین دو کشور بدون موجودیت مناسبات بخصوص امکان پذیر نمیباشد.» (فرهنگ، میرمحمد صدیق: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، چاپ تهران، صفحه 609)

در آنوقت موضوع روابط بین افغانستان با روسیه، انگلیس و آلمان دچار مشکلات بود. با آنکه روابط بین روسیه و افغانستان در ظاهر به شکل عادی ادامه داشت و سردار محمد عزیزخان برادرشاه از 1929 تا 1933 به حیث سفیر افغانستان در مسکو بطور "کجدار و مریز" در حفظ روابط دو کشور

محتاطانه عمل میکرد، اما در واقع حکومت افغانستان نمیخواست با روسیه روابط بسیار نزدیک داشته باشد. درحالیکه مناسبات انگلیس و آلمان بنابر دلایلی باهم در تقابل قرار داشتند، لیکن شخص محمد نادرشاه با وجود نزدیکی با انگلیس باز هم علاقمند تشنید روابط - بخصوص در ساحه اقتصادی با دولت آلمان بود که این علاقمندی نیز تا حدی تحت الشعاع عوامل بازدارنده واقع شده بود، زیرا دوستی نزدیک آلمانها با شاه امان الله هنوز هم ادامه داشت.

هنگامیکه پس از استعفی عبدالهادی خان داوی از وزارت مختاری افغان دربرلین، حکومت افغانستان غلام صدیق خان چرخي را درسال 1931 به آن مقام به برلین فرستاد تا از یکطرف او را از افغانستان دور سازد و ازطرف دیگر روابط نیک او را با آلمانها درجلب کمک های اقتصادی آنکشور به افغانستان مورد استفاده قرار دهد، برعکس راپورهای فعالیت وزیرمختار غلام صدیق خان چرخي مبنی بر هواداری از شاه امان الله و تلاش برای برگشت شاه موصوف به قدرت در افغانستان و نیز پخش شایعات ضد رژیم جدید و وابستگی آن به انگلیسها و احساس اینکه همچو اقدامات به حمایت مقامات آلمانی صورت میگیرد، محمد نادرشاه را بر دوستی با آلمان مظنون می ساخت. همان بود که حکومت کابل تصمیم گرفت تا غلام صدیق خان چرخي را از وظیفه برکنار کند و بجای او سردارمحمد عزیزخان را در ماه مارچ 1933م ازسفرات مسکو به حیث وزیر مختار به برلین اعزام نماید تا او در جلب کمک های اقتصادی تلاش کند و درعین زمان مراقب مساعی و فعالیت هایی درآلمان باشد که در راستای بقدرت رسانیدن مجدد شاه امان الله به افغانستان در آنکشور شایع شده بود.

2 - بی اعتنائی حکومت افغانستان در موردقیام های ضد انگلیسی در حواشی سرحد:

هنگامیکه در سال 1930م (1309ش) مبارزات آزادی خواهی در هند آغاز شد، پشتونهای قبایلی نقش عمده دراین راه داشتند. حزب "سرخ پوشان" متعلق به خان عبدالغفار خان و دیگر رهبران پشتون قبایلی و تعداد کثیر مسلمانان هند چشم امید به حمایت فعال بسوی دولت افغانستان دوخته بودند. همچنان عده ای از آنها با حزب کانگرس هند که در تلاش آزادی هند بود، روابط نزدیک داشتند. اما دولت افغانستان درآغازسالهای 1930 از کمک با اقوام افریدی و مومند که دربرابر سیاست "پیشقدمی" انگلیسها در حواشی سرحد دست به قیام زده بودند، خودداری کرد و چون محمدنادرشاه اینکار را برای حفظ دوستی و تعهداتیکه با انگلیسها داشت، انجام داد، لذا این بیتفاوتی او موجب شد تا سازمانهای ضد انگلیسی، ازجمله مسلمانهای هند و نیز بعضی از اقوام پشتون ماورای سرحد این سیاست حکومت کابل را منافی مصالح خود بشمارند و برآن اعتراض نمایند. مطبوعات شمال هند مقالات زیاد به طرفداری شاه امان الله و علیه نادرشاه نشر نمودند و او را به فریبکاری در برابر شاه سابق و نیز خدمت به دولت استعماری انگلیس محکوم ساختند. همچنان جریده ای به نام "افغانستان" به همکاری یک تعداد افغانها در لاهور انتشار یافت و اسنادی را مبنی بر مدعیات بالا به نشر سپرد. جریده دیگری بنام "فغان افغان" بعداً در سوئیس نشر شد که در تقویه افکار علیه حکومت جدید افغانستان و رابطه آن با انگلیس ها در اروپا اثر گذاشت. اگر چه نادرشاه برای خنثی ساختن این تبلیغات ازیکعده علمای مسلمان هند به شمول علامه اقبال شاعر معروف دعوت کرد تا به افغانستان سفر کنند و با ابراز نظرهای مثبت شان در جهت خنثی ساختن شایعات منفی استفاده نماید، اما این اقدامات چندان اثر نبخشید و نتوانست بر شایعات ضد رژیم جدید اثر گذارد. (آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست"، مترجم: پوهاند محمدمفاضل صاحبزاده، پشاور، 1377، صفحه 296 و نیز فرهنگ: مأخذ بالا... صفحه 610)

3 - تصفیه رقبای قدرت و تأثیر آن بر مخالفت ها و انتقام جوئی ها:

فرهنگ دربارهٔ خصوصیت شخصی محمد نادرشاه می نویسد: «محمد نادرشاه هرچند در ظاهر شخص معتدل، متواضع، خوددار و حاکم بر نفس می نمود، در باطن طبع سختگیر و کینه جو داشت؛ مخالفت با رأی و فکر و منافع خود را ولو اینکه از روی اختلاف عقیده می بود، در حکم جنایت، بلکه خیانت می شمرد و تا از مخالفت کننده انتقام نمی گرفت، آرام نمی نشست. البته توأم با آن از تائی و حوصله نیز برخوردار بود و در هنگام ضرورت میتوانست احساسات خود را از روی مصلحت پنهان کند، اما به محض اینکه ضرورت خودداری رفع می شد، با چنان شدت و خشونت و بعضاً عجله و شتاب علیه مخالفان اقدام می نمود که دشمنان تازه در برابر خود خلق میکرد و در افکار عامه اثر ناگوار از قساوت قلب خود بجا می گذاشت.» (فرهنگ: مأخذ فوق ... صفحه 611)

با همین خصوصیات و خصلت وقتی محمدنادرشاه کار حبیب الله کلکانی را با تعداد همکارانش یکطرفه کرد و دو بار شورش های شمالی کابل را به شدت سرکوب نمود، توجه را به تصفیه مخالفان قدیم خود معطوف کرد که در قدم اول با تدویر یک محکمه نام نهاد به ریاست عبدالاحد خان مایار وردک به محاکمه محمد ولی خان دروازی (وکیل سلطنت در دورهٔ امانی) و محمود سامی پرداخت که در نتیجه محکمه محمود سامی را به اعدام و محمد ولیخان را به اعدام و یا اقلأ هشت سال زندان محکوم کرد. محمد نادرشاه حکم اعدام محمود سامی را تأیید و محمد ولیخان را به هشت سال زندان محکوم ساخت. پس از آن نوبت به عبدالرحمن خان لودین رسید که در آغاز او را به حیث رئیس بلدیة مقرر کرد، ولی پس از مدت کوتاه او را به ارگ احضار کرد و به اتهام خیانت بدون حکم محکمه در همانجا اعدام نمود. در همین آوان نامه شخصی شاه امان الله را که در مورد سرنوشت جایزادهای شخصی خود و ملکه ثریا از حکومت طالب معلومات شده بود، به لویه جرگه مورخ 18 سنبله 1309 که تحت ریاست سردار محمد هاشم خان صدراعظم دائر شده بود، رویت داد و لویه جرگه جواب بسیار تند و مملو از توهین و اتهام به شاه سابق ارائه نمود که نشر آن بر روحیه هواداران شاه مذکور در داخل و خارج کشور تأثیر بسیار منفی بجا گذاشت.

برادران چرخى (غلام نبی خان، غلام صدیق خان و غلام جیلانی خان) که در زمان شاه امان الله از جمله شخصیت های فعال و با شهرت و از سرسپردگان شاه امان الله بودند و بین بزرگان این خانواده و خانواده صاحبان رقابت های عیان و پنهان از آنوقت وجود داشت، در وقت جلوس محمد نادرشاه به سلطنت همه در خارج بودند. محمد نادرشاه در قدم اول خواست ظاهراً با آنها از راه دوستی و تفاهم پیش آمد کند و هریک را به سفارت ها در خارج مقرر کرد تا از افغانستان دور باشند، ولی بعداً غلام نبی خان از سفارت در ترکیه استعفی داد چندی بعد با وساطت مارشال شاه ولیخان به کابل آمد و در عین زمان غلام جیلانی خان نیز که به سفارت افغانستان در جاپان گماشته شده بود، با برادر خود در کابل پیوست، احتمالاً به این هدف تا خانواده های خود را با خود به خارج ببرند. در این موقع نارضایتی ها از حکومت در سمت جنوبی پیدا شد و نادرخان که از این خاندان هراس داشت، به بهانه اینکه قیام به تحریک غلام نبی خان صورت گرفته، او را بتاريخ 9 نوامبر 1932 فوری به ارگ احضار کرد و پس از یک گفتگوی مختصر که دادن دشنام انجامید، به سریاور خود سیدشرف کنزی دستور داد تا او را با قنடاق تفنگ چنان بزند تا بمیرد. پس از اینکار شاه امر بازداشت تمام خانواده چرخى را به شمول زنان و اطفال شان صادر کرد، البته به استثنای یگانه شخصیت این خانواده یعنی غلام صدیق خان چرخى که تا آنوقت هنوز هم به حیث وزیر مختار افغان در برلین بود.

د پانوی شمیره: له 7 تر 10

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

لودویک آدامک افغانستان شناس مشهور امریکائی (اطریشی الاصل) به این نظر است که: «هیچ اثباتی وجود نداشت که خانواده چرخى به قتل محمدعزیز خان دست داشته باشد. این قتل بدون شک به هواخواهی و طرفداری امان الله شاه صورت گرفته بود.» او می افزاید که: «این پدیده دارای دو نتیجه مهم بود: یکی دشمنی را بین رژیم جدید و مخالف آن یعنی امان الله شدت بخشید و دیگر اینکه روابط بین آلمان و افغانستان را خراب کرد، زیرا کابل آلمان را متهم می ساخت که در حمایت نماینده افغانستان اهمال کرده بود... اما حکومت آلمان می گفت که جرم در داخل سفارت افغانستان واقع شده بود و دور از حد دسترسی قوای محافظتی آلمان بود به عبارت دیگر اینکار وظیفه کارکنان سفارت بود.» حکومت افغانستان اصرار داشت که مجرم را به افغانستان اعزام دارند و آلمانها از این ناحیه دچار مشکل بودند، تا آنکه پس از هشت ماه جار و جنجال بین مقامات آن دو کشور، بالاخره محکمه آلمان سید کمال را به اعدام محکوم کرد و این حکم بتاريخ 14 جنوری 1935 مورد اجراء قرار گرفت. (برای شرح مزید دیده شود: لود ویک آدامک: مأخذ بالا ... صفحه 281 و 282)

میر غلام محمد غبار یک تن از کسانی بود که به حیث سرکاتب وزارت مختاری افغانستان در برلین تا 1930 کار میکرد و تعداد زیادی از طلاب افغان را که در آلمان مشغول تحصیل بودند، از نزدیک می شناخت و نیز تاحد زیاد از فعالیت سیاسی شخصیت های مهم رژیم گذشته که به نفع برگشت شاه امان الله کار میکردند، اطلاع داشت. او در فصل هشتم جلد دوم کتاب مشهور خود "افغانستان در مسیر تاریخ" تحت عنوان "مبارزه مردم و روشنفکران ضد ارتجاع و اختناق دولت نادری" شرح مبسوطی دارد که در یک قسمت آن می نویسد: «روشنفکران افغانی در اروپا، لزوم تأسیس یک حزب مبارز را علیه رژیم نادری احساس کردند و طبعاً هر حزبی ناگزیر از داشتن هیئت رهبری است. این هیئت عبارت بودند از: محمود طرزی و غلام نبی خان چرخى در ترکیه، شجاع الدوله خان، غلام صدیق خان چرخى و عبدالهادی خان داوی در برلین، عبدالحسین خان عزیز در روما و در سر اینها شاه امان الله خان قرار داشت. اعضای حزب مرکب از یکعده محصلین افغانی و چند نفر از مامورین سفارتخانه های افغانستان در اروپا و ترکیه و غیره بودند. مرانامه حزب در استانبول تسوید و در برلین مطالعه و در سویتزرلند [سوئیس] مطرح مباحثه یک مجلس سری قرار گرفت و تصویبات چند بعمل آمد. درین مجلس شاه امان الله خان و عده ای از سفرای معزول و برسرکار افغانی هم شامل بودند. یکی ازین سفرا عبدالحسین خان عزیز وزیر مختار در روم بود. بعد ها اعضای پارتی کشف کردند که این سردار نقابدار تصویبات مجلس را به نادرشاه فرستاده و خطر عظیمی را متوجه اعضای مجلس نموده است. همچنین جاسوسی دولت موفق شد که تمام اسناد و مکاتبات خصوصی غلام نبی خان چرخى سفیر مقیم انقره را بدست آورد و فوتوکاپی های آن در دارالتحریر شاهی افغانستان برد... هدف نخستین پارتی برانداختن دولت نادرشاه و مستقر ساختن یک دولت ملی در افغانستان و گشودن راه ترقی و تجدد و آزادی و مساوات در کشور بود و درعین زمان تمام اعضای پارتی به شخص شاه امان الله خان چشم دوخته بودند... هنوز حزب کدام ارگان نشراتی در خارج نداشت... یکبار اعلامیه مشرح در چندین صفحه به امضای شخص امان الله خان در افغانستان منتشر گردید. در این اعلامیه پروپاگند و اتهامات مخالفین علیه امان الله خان به شکل استواری رد شده و مرام او برای ترقی افغانستان توضیح شده بود و ضمناً از لغزشهای گذشته عاقلانه اعتراف گردید و چهره اصلی رژیم نادر شاه تصویر شده بود... این اعلامیه سلطنت نادرشاه را تکان داد و برخشونت او افزود. فیض محمد خان زکریا وزیر خارجه داوطلب تردید اعلامیه گردیده و به عجله کتاب بنام "تردید شایعات باطله شاه مخلوع" در زبانهای اردو و دری (طبع کابل سال 1310)

منتشر ساخت. (غبار، میر غلام محمد: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، چاپ ویرجینیا، 1999، صفحه 114 و 115)

غبار ضمن آنکه شرحی در بارهٔ چگونگی قتل سردار محمد عزیز خان بوسیلهٔ سیدکمال در کتاب فوق الذکر خود (در صفحات 129 تا 133) دارد، در یک قسمت آن می افزاید: «مبارزه روشنفکران افغانی در دو جبهه داخلی و خارجی علیه رژیم نادرشاه متوازیاً آغاز گردید. اما در خارج با آنکه پارتی نسبتاً قویتر و آزادتر وجود داشت، منورین و محصلین افغانی در چهار دسته تقسیم شدند: یکی جزء اعضای پارتی سابق الذکر قرار گرفت و دیگری خارج پارتی باقیماند و در عین حالیکه با شخص امان الله خان و حزب دلچسپی می گرفت، مستقلانه حرکت میکرد، از قبیل محمد عمر خان مشهور به دراز، میر عبدالرشید خان بیغم [برادر غبار]، سیدکمال خان، دین محمد خان، عبدالله خان ناصری و غیره. دسته سوم وابستگان سلطنت جدید افغانستان بودند که بعدها بکابل آمدند و هریک به جاه و مقامی رسیدند، از قبیل پروفیسور انور علی خان هندی نژاد، محمد عتیق خان محمدزائی (وزیر زراعت و ملاک بزرگ) و چند نفر دیگر. دسته چهارم بیطرفها بودند، از قبیل عبدالغنی خان، محمودخان، میر احمد خان، عبدالله شمس الدینخان، عبدالله خان طرزی، علی گل خان و غیره»؛ غبار در ادامه تصریح میکند که: «دسته دوم (خارج پارتی) که هریک بنوعی با سلطنت جدید مخالفت میکردند، از آن جمله دو نفر [یکی هم سیدکمال بود] مصمم جدی گردیدند و در نتیجه ترور برادر شاه [محمد عزیز خان وزیر مختار در برلین] بعمل آمد.» (غبار مأخذ بالا... صفحه 128)

از توضیحات غبار نیز واضح میشود که سیدکمال جزء پارتی یا حزب متشکلهٔ فوق الذکر نبوده و اما به شخص شاه امان الله ارادت خاص داشت و سرسختانه در برابر رژیم جدید و علیه شیوه کار نادرشاه و خانواده او، بخصوص وابستگی آنها با انگلیس ها عقده مند شده بود که به همین دلیل مصمم به قتل سردار محمد عزیز خان گردید تا انزجار خود را بر ماهیت استبدادی شیوه سلطنت آنها تبارز دهد و نیز حرکت ضد رژیم را در داخل و خارج رونق بخشد.

قابل ذکر است که هنوز سه ماه از حادثه برلین نگذشته بود که بتاريخ 6 سپتمبر 1933 (15 سنبله 1312) واقعه دیگر در کابل رخ داد و شخصی بنام محمد عظیم منشی زاده داخل سفارت برتانیای در کابل شد و تصمیم داشت تا سفیر جدید برتانیای "ریچارد ماکوناچی" را به قتل برساند. حینیکه دریافت سفیر در آنجا نیست، سه نفر اول را که دم راهش آمد به قتل رسانید: یک نفر میخانیک انگلیس، یک نفر هندوستانی و یک تن مستخدم افغان سفارت را؛ بعد از آن او در باغ سفارت محاصره شد.

آدامک در زمینه می نویسد: «عامل این حادثه هم سیاسی بود. محمد عظیم ادعا کرد که او میخواست به نفوذ برتانیای در افغانستان اعتراض کند و امید داشت که این عمل او باعث جنگ زمامدارن افغان با هند برتانوی گردد. برحسب گفته ماکوناچی: محمد عظیم خود را رفیق و پیرو سیدکمال معرفی کرد و گفت که او میخواست: "تا بین برتانیای و جوانان افغان فیصله بعمل آید، زیرا که افواه عام و خاص است که برتانیای افغانستان را بصورت پنهانی و محرمانه تسخیر کرده است."»

آدامک می افزاید: «محمد عظیم معلم زبان در لیسه امانی بود و چنان معلوم می شد که او با اعضای "دسته آلمانی" جوانان افغان و ملی گرای های هندی نزدیکی داشته باشد و برایش در آلمان فرصتی دست داشته باشد که با یک نفر هندی انقلابی در کافه رستوران ملاقات کند، نارضایتی و خاطرات تلخ خود را از اوضاع ناگوار کابل باهم در میان گذارند و تبادل افکار نمایند.» (آدامک... صفحه 282)

د پانوی شمیره: له 9 تر 10

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

حکومت افغانستان به سرعت جریان محاکمه محمد عظیم منشی زاده را طی کرد و او را بتاريخ 13 سپتمبر 1933 (23 سنبله 1312) اعدام نمود و به تعقیب آن یک عده شخصیت های افغان را که مظنون به حامیان شاه امان الله بودند، از جمله میر غلام محمد غبار، محمد ابراهیم صفا، سرور جویا، عبدالعزیز قندهاری، عبدالغفار سرحددار، رضا خان و تعداد دیگر را زندانی ساخت. نارشاه به این هم بسنده نکرد و در همین وقت امر اعدام پنج تن از زندانیان قبلی را که در ارگ محبوس بودند، صادر نمود: هریک محمد ولیخان دروازی (درحالیکه او قبلاً به هشت سال زندان محکوم شده و مدت سه سال را در زندان گذرانده بود)، غلام جیلانی چرخي، محمد مهدی سرمنشی امانی، خواجه هدایت الله رئیس تنظیمه هزاره جات و فقیر محمد رئیس جنگلات.

قابل ذکر است که راجع به مظلومی که در حق خانواده بزرگ چرخي اعم از تعدادی بزرگان شان که محکوم به اعدام شدند و برخی دیگر به شمول زنان و فرزندان آنها که برای مدت طویل زجر زندان را دیدند، کتاب قطوری در دو جلد تحت عنوان "برگی چند از نهفته های تاریخ در افغانستان" بوسیله خالد صدیق چرخي - فرزند غلام صدیق خان چرخي در سال 1390 تألیف و تاحال دو بار چاپ گردیده است. در دوصد صفحه جلد اول کتاب مطالب ارزنده در باره رویداد های مهم دوره سلطنت محمدنادرشاه مطرح و بررسی شده و در قسمت های باقیمانده به شرح مختصر سوانح بعضی شخصیت های مهم که در آن دوره زندانی شدند، پرداخته شده است که مطالعه این اثر بر زوایای تاریک آن دوره روشنی می اندازد.

نهال دوستی بنشان که کام دل به بار آرد

درخت دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد

از شرح مسایل و رویداد های فوق که یکی پس از دیگر در فاصله چند ماه رخ داد، بر می آید که شدت عمل پیهم حکومت در دوره محمد نادرشاه موجب شد تا عقده ها در برابر رژیم در داخل و خارج کشور طوری بروز کنند که در نتیجه منجر به شهادت محمد نادرشاه بتاريخ 8 اکتوبر 1933 (17 عقرب 1312) با فیر تفنگچه توسط عبدالخالق متعلم لیسه نجات (امانی سابق) شد که این حادثه حین توزیع شهادتنامه ها باغ ارگ صورت گرفت.

(پایان)